مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال سیزدهم، شماره‌ی پنجاهم، زمستان ۱۴۰۰، صص ۱۵۷ـ۱۳۱
(مقاله علمی ـ پژوهشی)

بازیابی زمینه‌های تحدید قبا و عبا به روحانیت شیعه در عصر قاجار

هادی یعقوب‌زاده[۱]، آمنه مافی‌تبار[۲]

چکیده

در بازه طولانیِ فرمانروایی قاجاریان، سردمداران حکومتی با نگاه بـه غـرب در پوشش جامعه تغییراتی ایجاد کردند که عامهٔ مردم را تحـت‌تـأثیر قـرار داد. در این بین، علمای دینی شیعه با حفظ پوشـش تـاریخی خـود از دیگـران متمـایز شدند. هدف این مقاله، واکـاوی زمینـه‌هـای انحـصار قبـا و عبـا ـ بـه عنـوان اصلی‌ترین اجزای تن‌پوش ـ به این قشر از جامعه است. بدین قرار پرسش این خواهد بود که چرا و چگونه قبا و عبا به‌عنوان تـن‌پـوش روحانیـت شـیعه در ایران شناخته شد؟ فرضیه آنکه برای بازیابی این چگـونگی بایـد بـه تحـولات رسمی و غیررسمی پوشش عصر قاجار رجوع شود. نتیجهٔ بررسی‌ها بـه شـیوهٔ توصیفی‌ـ تحلیلی نشان می‌دهد که با تغییر پوشش رسمی دربار و تبعیت قـشر متوسط جامعهٔ شهری از ایشان، صورت ظاهری جامهٔ مـردم دگرگـون شـد. در این بین، روحانیون دینی با ممارست در حفظ سبقهٔ فرهنگی و تن‌پـوش قبـا و عبا، از دیگران متمایز شدند و وجه نمادین کسوت ایشان در ایران تقویت شد.

واژه‌های کلیدی: قاجار، روحانیت شیعه، علمای شیعه، لباس، قبا، عبا

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه هنر (نویسندهٔ مسئول) yaghoubzadeh@art.ac.ir
۲. استادیار گروه طراحی پارچه و لباس، دانشکدهٔ هنرهای کاربردی، دانشگاه هنر
a.mafitabar @art.ac.ir
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۷/۲۲– تاریخ تأیید ۱۴۰۱/۱/۱۱

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

مقدمه

در گذر تاریخ، ارتباط محکمی بین پوشش و هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان وجـود داشته و همین امر به ایجاد هویتی مستقل برای پوشاک ایرانی منجر شده است. پوشـاک ایرانی را از نظر پوشش اندام‌های بـدن بـه «سـرپوش‌هـا»، «تـن‌پـوش‌هـا»، «روبنـدها»، «کمرپیچ‌ها»، «دست‌پوش‌ها» و «پاپوش‌ها» تقسیم کـرده‌انـد (باصـری و کریمـی، ۱۳۹۸: ۲٦۲). کاربرد این پوشش‌ها به تناسب جنسیت و نیز منطقهٔ جغرافیـایی و شـرایط آب و هوایی متفاوت بوده است. در بین تن‌پوش‌های سنتی، «قبا» و «عبـا» در میـان ایرانـی‌هـا تاریخی طولانی دارد. با این تفاوت که پیشینهٔ قبا به قبل از اسـلام مـی‌رسـد، امـا رواج پوشش عبا در میان ایرانی‌ها به بعد از ورود اسلام به ایران بازمی‌گردد. این دو تن‌پوش، به رغم فراز و نشیب‌ها، در طول تاریخِ بعد از اسلام در میان اقشار مختلفِ جامعهٔ ایران رواج داشته است. از جمله این اقشار، روحانیون شیعه بوده‌اند که از تن‌پوش عبـا و قبـا برای پوشش رسمی خود استفاده می‌کرده‌اند. از اواسط دورهٔ قاجـار (۱۱۷۵ـــ۱۳۰٤ش)، تحولاتی در حوزهٔ پوشاک پدید آمد که برآیند نهایی آن از رونق افتادن تدریجی کـاربرد قبا و عبا در میان عموم مردم و محدود شدن آن به علمای دین بود. هـدف ایـن مقالـه، واکاوی زمینه‌های تحدید قبا و عبا به روحانیت شیعه و تمایز آنها از غالب مردم جامعـه است. با این حساب پرسش این خواهد بود که چرا و چگونه در پایان دورهٔ قاجار، قبـا و عبا به عنوان تن‌پوش روحانیت شیعه در ایران شناخته شد؟ فرضیه آنکه برای بازیـابی این چگونگی باید به عصر قاجار و تحـولات پوشـش آن روز رجـوع شـود. ضـرورت انجام دادن این مطالعه آن است که در بسیاری از پژوهش‌های تاریخیِ حـوزهٔ پارچـه و لباس، تحولات برجستهٔ این عرصه را به عصر پهلوی (۱۳۰٤ـ۱۳۵۷ش) نسبت می‌دهند، درصورتی‌که بارقه‌های آن در دورهٔ پیش‌تر یعنی، دورهٔ قاجار قابـل بازیـابی اسـت. ایـن سلسله که در سال ۱۱۷۵ هجری شمسی بر ایران مسلط شد، حدود یکصد و سی سـال بر این سرزمین حکومت کرد (باسورث، ۱۳۸۱: ۵۳۹ـ۵٤۰) و زمینه‌سـاز تحـولات مهـم اجتماعی و سیاسی شد. با این وصف، بـرای دسـت‌یـابی بـه هـدف پـژوهش پـیش‌رو، بررسی گزارش‌های تاریخی آن عهد، ثمربخش به نظر می‌رسد. به همین دلیل، علاوه بر منابع تاریخی، تعدادی از سفرنامه‌های دوران قاجاریه (حک: ۱۱۷۵ـ۱۱۷٦ش) تا ظهور

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

خاندان پهلوی و نیز پژوهش‌های معاصر مطالعه خواهد شد تا از مسیر جزییات مطـرح شده در آنها، اطلاعات این مقاله مستند شود. بنابراین، آنچه در پـی مـی‌آیـد بـه ترتیـب تاریخچهٔ پوشش قبا و عبا در ایران، تبیین صورت شکلی این دو و نیز تبیین زمینـه‌هـا و عوامل تحدید عبا و قبا به روحانیت شیعه در عصر قاجار است.

نکتهٔ قابل اشاره اینکه در طول تاریخ، لباس عالمان شیعه از عناصر متعددی تـشکیل می‌شده که عبارت بود از: عبا، قبا، لباده، نعلین، عمامه، تسبیح، عطر، انگشتر، شال کمـر و شال گردن (اسلامی‌تنها، ۱۳۹۱: ۱۱۳). عناصر فوق را مـی‌تـوان بـه دو دسـته اجـزای اصلی مشتمل بر عمامه، عبا، قبا و اجزای فرعی (مشتمل بر بقیه موارد) تقسیم کـرد کـه البته عناصر اصلی برای اطلاق تلّبس به لباس روحانیت کفایت می‌کند. در بـین عناصـر اصلی، عمامه به عنوان مهم‌ترین جزء این پوشش، دال و نـشانه‌ای بـرای روحانیـت بـه حساب می‌آید، چنان که واژهٔ «مُعَمَّم» ـ که بر روحـانی ملـبس شـده بـه لبـاس رسـمی روحانیت اطلاق می‌شودـ فقط بر طلبه‌ای اطلاق می‌شود که عمامه بر سر گذارده باشد. در حالی که اگر قبا و عبا به تن کند و عمامه بر سر نگذارد، بر او واژهٔ «مُکَلّا» بـه معنـی «کلاه بر سر گرفته» اطلاق می‌شود که بر نپوشیدن لباس رسمی روحانیون شیعه دلالـت دارد. بحث از سرپوش‌ها در میان ایرانیان کـه از جملـهٔ آنهـا «عمامـه» اسـت، بـه دلیـل تحولاتی که از اواخر دورهٔ قاجار تا پهلوی اول (۱۳۰۴ـ۱۳۲۰ش) به خود دیده، حـاوی بحث‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متعددی است که در این مقـال نگنجـد. از ایـن رو، بحث از جایگاه عمامه و نشانه و نماد روحانیت شیعه و نیز تحولاتی کـه بـه خـود دیده، موضوع نوشتار حاضر نخواهد بود.

پیشینهٔ تحقیق

در پیشینهٔ این تحقیق آثاری قابل اشاره است که به‌صورت پراکنده به شـکل و جنـسیت «قبا» و «عبا» در ادوار تاریخی پرداخته‌اند، اما از چگونگی و زمینه‌هـای تحدیـد ایـن دو پوشاک به عنوان پوشش روحانیت شیعه در دورهٔ قاجار بحث نکرده‌انـد. از جملـه ایـن آثار به سه کتاب *تاریخ پوشاک ایرانیان از ابتدای اسلام تـا حملـه مغـول*، *تـاریخ جـامع ایران* از محمدرضا چیت‌ساز (۱۳۹۳) و هشت *هزار سال تاریخ پوشاک اقـوام ایرانـی* از

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

مهرآسا غیبی (۱۳۹٦) باید اشاره کرد. این آثار از منظر تاریخی و شکلی، بـه بررسـی دو پوشش «عبا» و «قبا» در ایران پرداخته‌اند، اما زمینه‌ها و علل تحدید این دو پوشاک را به روحانیت شیعه در اواخر دورهٔ قاجار بررسی نکرده‌اند. همچنان کـه در مقالـهٔ «سـیمای مرد مدرن؛ تحلیلی بر تحول لبـاس مـردان در ایـران عـصر قاجـار» نوشـتهٔ محمـدی و سیداحمدی زاویه (۱۳۹۷)، روند کلی تغییر شکل پوشش مـردان در دورهٔ قاجـار دنبـال شده، اما واکاوی علل تحدید عبا و قبا به علمای دین در اولویت پژوهشی اثـر مـذکور نبوده است. مقالهٔ «پوشاک سنتی به نام قبا در جامعـه ایـران» از سـمیه باصـری و مـریم کریمی (۱۳۹۸) نیز فقط به پوشش قبا؛ آن هم از منظر تاریخی پرداخته، و علـل تحدیـد قبا را به علمای دین در اواخر قاجار بررسی نکرده است. بررسی مطالعات پیشین، گـواه بر آن است که واکاوی در چرایی و چگونگی تحدید عبا و قبا بـه روحانیـت شـیعه در اواخر دورهٔ قاجار که محور نوشتار حاضر است، موضوع مغفولی است که پرداختن بـه آن ضرورت دارد.

روش تحقیق

این مطالعهٔ کیفی به لحاظ محتوا، توصیفی ـ تحلیلی است. بدین بیان که با بررسی اسـناد و منابع تاریخیِ مرتبط با موضوع، به توصیف دو تن‌پوش قبـا و عبـا در دورهٔ قاجـار و وضعیت کاربردِ آنها در جامعه پرداخته و سپس بر اسـاس شـواهد و قـرائن موجـود در منابع فوق، چرایی محدود شدن قبا و عبا را به روحانیت شیعه در آن زمان تحلیل کـرده است. این پژوهش به لحاظ هدف، بنیادی است، زیرا می‌کوشد با جست‌وجو دربارهٔ دو تن‌پوش قبا و عبا، نقش‌پذیری آن را در لباس علمای دینی در عصر قاجار بررسد. با این نگاه، نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند صورت می‌گیرد؛ یعنی، در قالب دو مورد از اجزای اصلی پوشش علمای دینی شیعه در ایران خلاصه می‌شود.

۱. جایگاه قبا و عبا در میان ایرانیان

قبا و عبا هر چند نه در تمامی تاریخ ایران، در بخش گسترده‌ای از آن، همراه با هـم، بـه عنوان دو تن‌پوش در میان ایرانیان رواج داشته است. پیش‌تر گفته شد که تن‌پوش قبا در

دورهٔ پیشااسلامی در میان ایرانیان رواج داشته و پس از آن نیز استفاده از آن تداوم یافته است. به رغم گزارش‌هایی از کاربرد عبا در دورهٔ پیشااسلامی، رواج آن در میان طبقات مختلف مردم به دورهٔ پس از اسلام بر می‌گردد. در ادامه، به تاریخچهٔ پوشش قبا و عبا در میان ایرانیان تا عصر قاجار پرداخته می‌شود.

۱ـ۱. تاریخچهٔ پوشش قبا و عبا در میان ایرانیان

بررسی منابع تاریخی حاکی از آن است که قبا تن‌پوشی بوده که در ادوار تاریخی پیش و پس از اسلام در میان ایرانیان رواج داشته است. این تن‌پوش در عصر هخامنشیان (حک: ۵۵۰ـ۳۳۰پ.م) رواج داشته، همچنان که در دوره‌های بعد از ایشان نیز این گونه بوده است (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۹۷/۱). نگاره‌های موجود در تخت جمشید از کاربرد قبا در میان ایرانیان حکایت دارد (نیبور، ۱۳۵٤: ۱٦۳). این سخن که پارس‌ها شکل لباس را از مادها (حک: ٦۷۸ـ٥٤۹پ.م)، اقتباس کرده‌اند (هردوت، ۱۳۸۲: ۲۱۹/۱)، نشان از آن دارد که قبای آستین‌دار در دورهٔ هخامنشیان و پیش از آن (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۲۲۲/۱ـ۲۲۳) و در عصر ساسانیان (حک: ۲۲٤ـ٦٥۱م) در ایران مرسوم بوده است (کریستین سن، ۱۳٦۸: ٥۹۸).این تن‌پوش در دورهٔ بعد از اسلام نیز در جامعهٔ ایران رایج بوده (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۳۷ و ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲۸۹/۲)، بلکه نمونهٔ ایرانی آن در میان اعراب مسلمان نیز محبوبیت داشته است. به خصوص آنکه عباسیان (حک: ۱۳۲ـ٦٥٦ق)، به رواج این لباس که معمولاً حاشیه‌دار بود، تمایل بسیاری داشتند (اشپولر، ۱۳۷۳: ٤۱٤/۲). همین امر به دوام کاربرد این تن‌پوش در مناطق مختلف ایران و در دوره‌های گوناگون تاریخی کمک کرده است (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۹٤/۲ و بیهقی، ۱۳۷٤: ۲۰٥/۱ و حمیری، ۱۹۸٤: ۲۱۹). همچنان که ایلخانان مغول (حک: ٦٥٤ـ۷۳٦ق)، نیز قبا بر تن می‌کردند (شیمل، ۱۳۸٦: ۲۰٥) و از آن به عنوان خلعت، برای بخشیدن به دیگران بهره می‌بردند (همدانی، ۱۳٥۸: ۸۳). در دورهٔ صفویه (۹۰۷ـ۱۱٤۸ق/۸۸۰ـ۱۱۱٤ق) نیز قبا تن‌پوش رایج در میان ایرانیان بوده است (ترکمان، ۱۳۸۲: ٦۱۷/۲، ۷۷٤ و شاردن، ۱۳۷۲: ۸۰۱/۲) و گاه پادشاه به عنوان خلعت به دیگران می‌دادند (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۲۸۸). سفرای خارجی برای شرفیابی به حضور پادشاه

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

می‌بایست قبای خلعتی شاه را بر تن می‌کردند و در دربار حاضر می‌شدند (فیدالگو، ۱۳۵۷: ٦٤). پوشش قبا در دورهٔ نادرشاه (۱۱٤۸ـ۱۱٦۰ق/ ۱۱۱٤ـ۱۱۲٦ش) (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۱۲۸) و در دورهٔ زندیه (۱۱٦۳ـ۱۲۰۹ق/۱۱۲۸ـ۱۱۷٤ش) تن‌پوشی رایج در میان مردم (نیبور، ۱۳٥٤: ۱٦۳) و درباریان بود. چنان که کریم‌خان زند (حک: ۱۱٦۳ـ۱۱۹۳ق/۱۱۲۸ ـ۱۱۵۷ش) در تابستان و زمستان، قبایی متناسب با فصل در بر می‌کرد (حسینی‌فسایی، ۱۳۸۲: ٦۱۵). کاربرد تن‌پوش قبا در دورهٔ قاجار نیز تداوم یافت (شمیم، ۱۳۸۷: ۳۵۹). این پوشش در میان طبقات مختلف جامعه، اعم از درباری و اصناف و مشاغل مختلف و مردم عادی و روحانیون مرسوم بود (دزی، ۱۳٤٥: ۳٤۰). بنا بر آنچه که گفته شد، قبا از دورهٔ پیش از اسلام تا عصر قاجار در میان ایرانیان رواج داشته است.

عبا که به عربی عَباءه و عَبایه خوانده می‌شود (فراهیدی، ۱٤۰۹ق: ۲٦۲/۲)، تن‌پوش رویی باز و فراخ است که تا مچ پا را می‌گیرد و جزو لباس‌های سنتی اعراب بوده است (کمپانی، ۱۳۹۱: ۹۳). شواهد و گزارش‌ها حاکی از کاربرد آن در ایران پیش از اسلام است که به نظر می‌رسد عمدتاً به عنوان لباسی فاخر برای درباریان استفاده می‌شده است. همچنان که گفته شده، اشک اول (حک: ۲۵۰ـ۲٤۸پ.م)، سر سلسلهٔ اشکانیان (۲۵۰پ.م ـ۲۲٤م) بر روی لباس‌هایش عبا یا جبه‌ای نظامی بر دوش می‌انداخت؛ سنتی که پادشاهان بعد از او نیز ادامه دادند (سایکس، ۱۳۸۰: ٤۹۸/۱). با این حال، رواج عبا در ایران بیشتر به بعد از اسلام باز می‌گردد. پوشش عبا در دورهٔ صفویه نیز مرسوم بوده است (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۸۹). سیاحان از رواج پوشش عبا در میان ایرانیان در عصر صفوی گزارش داده‌اند (شاردن، ۱۳۷۲: ۸۹۷/۲). این تن‌پوش در دورهٔ زندیه مرسوم بوده است و کریم‌خان زند «عبایی بر روی قبا می‌پوشید» (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ٦۱۵). در دورهٔ قاجار نیز این پوشش در میان گروه‌ها و اصناف مختلف رواج داشته است (عین‌السلطنه، ۱۳۷٤: ۵۸/۱ و ۸۷، ۱۸۷۷/۳ و عظیم‌زاده و سعادتی‌فر، ۱۳۹۵: ۳۵۸). در ادامه، وضعیت دو تن‌پوش قبا و عبا در دورهٔ قاجار به تفصیل مرور می‌شود.

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

۲ـ۱. پوشش قبا و عبا در دورهٔ قاجار

خصایص شخصیتی هر ملت با دیگری تفاوت دارد. بر این اساس، شیوهٔ لباس پوشیدن مردم هر کشور می‌تواند با دیگری متفاوت باشد. از این رو گفته شده است که در عصر قاجار مردم ایران بر خلاف مردم دیگر کشورها، برای لباس اهمیت زیادی قائل بودند و برای آن بسیار خرج می‌کردند و در این امر تفاوتی میان افراد جوان و پیر وجود نداشت. در میان طبقات فرودست ـ به استثنای درویش‌ها ـ به ندرت آثار تسامح در لباس پوشیدن مشهود بود (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۳). به این ترتیب نقل شده است که سکنهٔ شهرهای معتبر به پوشیدن لباس‌های فاخر بسیار مایل بودند و معمولاً جامگان قلمکار، ابریشمین، ماهوتِ[1] مطرز[2] به طلا و نقره و، یا کمخاب[3] می‌پوشیدند (ملکم، ۱۳۸۰: ۸٤٤ و راوندی، ۱۳۸۲: ۱۰٦/۷). نکتهٔ دیگر اینکه در عصر قاجار، مردم ایران پوشیدن لباس کوتاه را با متانت و وقار مغایر و میزان احترام اشخاص را به نیک پوشاندن سر تا پا وابسته می‌دانستند (کرزن، ۱۳٦۲: ۹٦/۱)، چنان که قبای ایرانی به بلندی شهرت داشت (مک‌گرگرور، ۱۳٦۸: ۱۹/۱). همچنین، دامن قبا باید گشاد می‌بود تا در قسمت جلو روی هم قرار بگیرد و قسمت‌های مخفی بدن را بپوشاند و اگر لباسی این گونه نبود، جلف قلمداد می‌شد و پوشیدن آن شرم‌آور بود (پولاک، ۱۳٦۱: ۱۰۷). معیار بازشناختن این رسم، لباس‌های فراخ و بلندی بود که شاه می‌پوشید (کرزن، ۱۳۸۰: ۹٦/۱). چنان که فتحعلی‌شاه (۱۲۱۱ـ۱۲۵۰ق/۱۱۷٦ـ۱۲۱۳ش) در مقام حکمرانی، ردای بلندی را به عنوان جامهٔ بیرونی بر تن می‌کرد و، یا سلیمان میرزا پسر وی، ردای بلند فاخری می‌پوشید (فریزر، ۱۳٦٤: ۱۷٦ و ۱۸۹). به همین دلیل در نیمهٔ نخست دورهٔ قاجار، به تبعیت از چنین فرهنگی، نه فقط پادشاهان که به تبع آنها، مردم عادی نیز روی لباس زیرین، جامهٔ بلند آستین بلند و جلوباز می‌پوشیدند (بیشوپ، ۱۳۷۵: ۸٦ و راوندی، ۱۳۷۸: ۳٤۵/۳). یعنی، پوشاک مردان در سراسر ایران عمدتاً بلند، پوشیده،

---

۱. یک نوع پارچه پشمینهٔ کلفت پرزدار نفیس. قسمی پارچهٔ پرزدار ضخیم که از آن لباس و پرده و غیره دوزند (دهخدا، ۱۳۷۷: واژهٔ ماهوت).

۲. مطرز پارچه‌ای با نقش و نگار (دهخدا، ۱۳۷۷: واژهٔ مطرز)

۳. جامهٔ نقش‌دار و زری‌دوزی و رنگارنگ که به آن کمخا نیز می‌گویند (کمپانی، ۱۳۹۱: ۱۱٤).

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

ساده و گشاد بود که این امر به دلیل اهمیتی بود که ایرانی‌ها به راحت بودن لباس می‌دادند (پولاک، ۱۳٦۱: ۱۰۹).

بنابراین، تبعیت از شیوهٔ لباس پوشیدن حاکمان جامعه، میل ایرانی‌ها به پوشیدن سر تا پای بدن برای ایجاد وقار و متانت و پرهیز از کوتاهی لباس به دلیل جلف دانستن آن، از عوامل انتخاب دو تن‌پوش قبا و عبا بوده است. این امور به رواج قبا و عبا در میان ایرانیان منجر شده بود. از این رو، علاوه بر شاه، اصناف مختلف مردم از پوشش قبا و عبا استفاده می‌کردند. آنچنان که رجال دربار هم به عنوان تن‌پوش، قبا و عبا به بر می کردند (عین‌السلطنه، ۱۳۷٤: ۸۹٤/۱). روحانیون نیز از جمله گروه‌هایی بودند که از قبا و عبا به عنوان تن‌پوش استفاده می‌کردند (والیزاده معجزی، ۱۳۸۰: ۲۷۳). آنان در زمستان عبای بوشهری، نجفی و ...؛ و نیز قبای ماهوت، برک[۱] و، یا قدک[۲] رنگ‌کردهٔ بیدگل می‌پوشیدند (ضرابی، ۱۳٤۱: ۲٤۸) .در تابستان عبای کشمیرشکن، قبای قدک کاشانی و، یا یزدی به تن می‌کردند (پولاک، ۱۳٦۱: ۱۰۹). وجه تمایز روحانیون با مردم عادی تنها در عمامهٔ گرد بسیار بزرگی بود که بر سر می‌گذاشتند (دروویل، ۱۳۷۰: ۱۲۸).

علاوه بر روحانیون، اصناف مختلف مردم نیز این دو تن‌پوش را می‌پوشیدند. بازرگانان، قبا و لبادهٔ بلند و عبای نائین به تن می‌کردند که جنس مرغوبی داشت (شمیم، ۱۳۸۷: ۳۵۹). اطبا نیز از این دو تن‌پوش استفاده می‌کردند (فووریه، ۱۳۸۵: ٦۰). مردم عادی نیز این دو تن‌پوش را به تن می‌کردند، هر چند پوشش قبای کوتاه بدون چاک، در میان آنان رواج بیشتری داشت. در زمستان هم به جای عبا از کلیجه استفاده می‌کردند که ضخیم‌تر بود (شمیم، ۱۳۸۷: ۳٦۰). فووریه[۳] پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه، در توصیف کارگری که وسایل او را حمل می‌کرد، گزارش داده که قبایی بلند از پشم تیره به تن داشت (۱۳۸۵: ۵۰). نوجوان‌ها به تناسب فصل، قبا و لباده به تن می‌کردند (مستوفی، ۱۳۸٤: ٤٤۹/۱). با اینکه مردم هر منطقه لباس مخصوص به

---

۱. پارچهٔ ضخیم بافته شده از پشم شتر یا کرک بز (کمپانی، ۱۳۹۱: ۲۲).

۲. پارچهٔ کرباسی رنگین (کمپانی، ۱۳۹۱: ۱۰۲).

۳. Jean-Baptiste Feuvrier : (۱۸٤۲ـ۱۹۲٦)/ فرانسوی. با مطالعه دربارهٔ ایران عهد ناصری شناخته شده است.

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

خود را داشت، اما عمـدتاً از عبـا (فلانـدن، ۱۳۵٦: ۲٥٤ و رایـس، ۱۳۸۳: ۱۱۵) و قبـا استفاده می‌کردند (فووریه، ۱۳۸۵: ۵۰). همچنان که بختیاری‌ها قبا بـه تـن مـی‌کردنـد و عبای نازکی نیز بر روی آن می‌پوشیدند (عین‌السلطنه، ۱۳۷٤: ۲۷۲۲/٤). بنـابراین، قبـا و عبا دو تن‌پوشی بوده‌اند که در دورهٔ قاجار رواج داشت؛ دوره‌ای که خود بـستر تغییـر و دگرگونی در این دو تن‌پوش شد.

۳ـ۱. صورت شکلی قبا و عبا در عصر قاجار

قبا در شکل کلی و پیش از شکل‌گیری تحولات پوششی در ایران سدهٔ ۱۳ق/۱۹م، لباس بلندی بود که روی لباس‌های دیگر پوشیده می‌شد و معمولاً آن را بـه تناسـب فـصل از پارچه‌های متنوع می‌دوختند. این لباس تا کمر تنگ بود و از قسمت کمر به پایین گشاد می‌شد و تا پاشنهٔ پا بلندی داشت (دروویل، ۵۰:۱۳۷۰)، به‌طوری‌که نمای آن از پایین به شکل زنگ گرد درمی‌آمد (دزی، ۱۳۹٦: ۱۷٤). جزئیات بیشتر آنکه در دوخت قبا، الزاماً آستین‌ها باید به‌گونه‌ای طراحی می‌شد که بتوان آن را برای وضو به سهولت بـالا زد تـا هنگام شستن آرنج‌ها، آستین‌ها خیس نشود (پولاک، ۱۳٦۱: ۱۰۹). علاوه بر ایـن، دامـن قبا به تناسب موقعیت، افزون بر مزیت پوشانندگی، کارکردهای دیگر نیز داشت، «چنـان که مستر بیشوپ[1] در باب روزهٔ طبقه روحانی نقل می‌کند که با دامن قبا صورت خود را پوشانده بود تا مبادا پشه یا مگسی در دهانش داخـل شـود و روزه‌اش را باطـل نمایـد» (دالمانی، ۱۳۳۵: ۱۸۸). البته به صورت محدود، نوعی دیگر از قبا شـبیه لبـادهٔ امـروزی بود که «بغلی» نام داشت و سینه را می‌پوشاند و در پهلو با یک رشته دکمه تا نـشیمنگاه بسته می‌شد. این نوع قبا از پارچهٔ شال (ترمه) و پنبه‌ای بود که چون گرم‌تر بـود، بیـشتر در زمستان استفاده می‌شـد (موریـه، ۱۳۸٦: ۲۷٤). پادشـاهان قاجـار، قباهـای زردوزی (سپهر، ۱۳۸٦: ۲۷۹/۱) و، یا مروارید دوزی شـده مـی‌پوشـیدند (هـدایت، ۱۳۸۵: ۷۸). همچنان کـه از قبـای گلابتـون‌دوزی‌شـده بـه عنـوان «لبـاس دربـاری ایـران» در دورهٔ ناصرالدین‌شاه یاد شده است (فوروکاوا، ۱۳۸٤: ۲۵٦).

در دورهٔ قاجار و خاصه ناصری، همگام با تحولات عرصهٔ پوشاک، قبای مـردان بـه

1. Bishop

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

رنگ‌های سبز، زرد، آبی، بنفش، قرمز و ... بود (عین‌السلطنه، ۱۳۷٤: ۱٦٥۳/۲، ٤۰٤۷/۵) و از جنس قدک بوشهری (شقاقی، ۱۳۵۳: ۱۳۵) و یـزدی (قهرمـان، ۱۳۷۸: ۱۲۷) و، یـا ابریشم یزد و کاشان موسوم به تافته، تهیه می‌شد (راوندی، ۱۳۸۲: ۱۱۳/۷). قبای قـدکی به دلیل ارزان بودن، تن‌پوش طبقات ضعیف جامعه بود (دروویل، ۱۳۷۰: ۲۳۷). هرچند گاه، برخی از رجال حکومتی نیز قبای قدکی بر تن می‌کردند (مستوفی، ۱۳۸٤: ۱۳۱/۱). برخی نیز قبای خود را از پارچهٔ برک خراسان و، یا کرمـان تهیـه مـی‌کردنـد (راونـدی: ۱۰۹/۷ـ۱۱۰ و شهشهانی، ۱۳۹٦: ٦۳). به‌تدریج، قبای دوختـه‌شـده از مـاهوت معمـولی انگلیسی و، یا آلمانی در زمستان هم پوشیده می‌شـد (دروویـل، ۱۳۷۰: ۱۹۲). بنـابراین، تفاوتی در پوشش قبا در میان فقیـر و غنـی وجـود نداشـت، جـز اینکـه فقـرا آن را از پارچه‌های ضخیم، اغنیا از ماهوت انگلیسی و اشراف و اعیان از پارچه‌های زربفت تهیه می‌کردند (دوکوتزبوئه، ۱۳٤۸: ۱۸). قبای دوخته‌شده از کرباس نیز معمول بود. چنان که گفته شده مدرس (د. ۱۳۱٦ش)، در زمستان قبایی از جنس کربـاس مـی‌پوشـیده اسـت (مستوفی، ۱۳۸٤: ٤٦٤/۳). برخی از اعیان قباهایی از اطلس بـر تـن مـی‌کردنـد (عـین السلطنه، ۱۳۷٤: ۵۰۵٤/۷). میرزا مهدی‌خان شقاقی ممتحن‌الدوله (د. ۱۲۹۹ش)، هنگامی که اول بار به دیدار ناصرالدین‌شاه (حک: ۱۲٤۵ـ۱۳۱۳ق/ ۱۲۲۷ـ۱۲۷۵ش) رفت، قبـای اطلس بر تن کرد تا در برابر شاه آراسته باشد (شقاقی، ۱۳۵۳: ۱۵۲). میـرزا عبـدالوهاب نظام‌الملک (د. ۱۲۹٦ش) نیز قبایی از اطلس رنگارنگ بر تن می‌کرد که دور آن با ترمـه دوخته شده بود و مچ آستین‌های آن، دکمه‌هایی از قیطان داشت (عـین الـسلطنه، ۱۳۷٤: ۵۰۵٤/۷). در میان عموم مردم، برخلاف جوانان که از پارچه‌های زری، زربفت، مخمـل کاشان و قلمکار استفاده می‌کردند، افراد مسن، پارچهٔ صوف[۱] و مانند آن نیز می‌پوشیدند (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳٦۸: ۸۲). به لحاظ رنـگ نیـز در طـی دورهٔ قاجـار، انـدک‌انـدک محدودیت‌ها بیشتر شد، چنان که بنا به گـزارش سـیاحان، در عهـد مظفـری مـردان بـا قباهای قهوه‌ای و به‌ندرت، آبی در اجتماع ظاهر مـی‌شـدند (آنـه، ۱۳۷۰: ۱۳۰) و کمتـر قباهایی از رنگ دیگر به تن می‌کردند. البته رنگ مشکی گاه به نشانهٔ عزا کاربرد داشـت (عـین‌الـسلطنه، ۱۳۷٤: ٦۱٤۸/۸). در دوخـت آن نیـز در سرتاسـر ایـن دوره از انـواع

۱. پارچهٔ ضخیم بافته شده از پشم گوسفند (کمپانی، ۱۳۹۱: ۸۸).

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

تکنیک‌ها همچون قیطان‌دوزی استفاده می‌شد که مدت بیشتری دوام بیاورد. با این تمهیدات، قبا، آن اندازه ارزشمند بود که وقتی این پوشش، کیفیت اولیهٔ خود را از دست می‌داد، صاحب قبا آن را به فرزندان ذکور و سپس به خدمه می‌بخشید. به این ترتیب ممکن بود یک قبا تا نیم‌قرن دوام داشته باشد (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳٦۸: ۸۲).

در دورهٔ قاجار، یکی از پوشش‌های بیرونی مردان که به عنوان اولین جزء لباس روی پیراهن پوشیده می‌شد، قبای جلوباز بود که لبهٔ سمت چپی را با بندینک‌هایی به زیر بغل سمت راست محکم می‌کردند؛ به گونه‌ای که یقهٔ هفتی روی سینه و چاکی در پهلوی راست (از کمر به پایین) به وجود می‌آمد. قبا در دو نوع بلند تا مچ پا و کوتاه تا زانوان و، یا کمی کوتاه‌تر دوخته می‌شد که هر دو صورت آن در اسناد تصویری به‌جای مانده از آن دوره قابل ملاحظه است (تصویر ۱). از این رو، قبای مخصوص معمم‌ها با یقهٔ سادهٔ بدون لبه و تا مچ پا (شهری، ۱۳٦۹: ٤۸۵) و برای دیگران در دو شکل کوتاه و بلند بود. البته در همهٔ انواع قباها، یک و، یا دو شال دور کمر می‌بستند (پولاک، ۱۳٦۱: ۱۰٦ و ویلز، ۱۳٦۸: ۳٦۱). جنسیت و رنگ این شال متناسب با شخصیت صاحب آن بود. غالباً این شال از ترمهٔ کشمیر و، یا کرمانی بود. شال کشمیری شش برابر گران‌تر از شال کرمانی بود و آنان که استطاعت بستن شال ترمه‌ای نداشتند، به بستن دیگر شال‌ها قناعت می‌کردند (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۵٦ و دروویل، ۱۳۷۰: ۵۰). این شال‌ها، بسیار بلند بود و قریب به هشت یارد[1] طول و یک یارد عرض داشت (موریه، ۱۳۸٦: ۲۷۵). برخی نیز از شال هندی ساده و ململ[2] و، یا شال کشمیری و کرمانی (فلاندن، ۱۳۵٦: ۲۵٤) و، یا شال گلدار موصلی استفاده می‌کردند (موریه، ۱۳۸٦: ۲۷۵). بعضی شال سفید از جنس کتان به دور قبا می‌بستند (عین‌السلطنه، ۱۳۷٤: ۵۰۵۵/۷). در این بین، چلوار سفید رواج بیشتری داشت (ویلز، ۱۳٦۸: ۳٦۱). رنگ سبز در بین سادات متداول بود (ویلز، ۱۳٦۸: ۳٦۳). بدین معنی که فقط سیدها که اولاد پیغمبر اسلام (ص) بودند، حق داشتند روی لبادهٔ خود شال سبز ببندند (آنه، ۱۳۷۰: ۱۵۹). هرچند معمولاً همهٔ اقشار به‌ویژه روحانیون، بازاری‌ها، کسبه و تجار، به بستن شال به دور کمر عادت

۱. هر یارد تقریباً ۹۱٤٤٪ متر است (دهخدا، ۱۳۷۷: واژه «یارد»).

۲. نوعی پارچهٔ در نهایت نرمی و صفا سفید. نوعی پارچه سفید و نخی (کمپانی، ۱۳۹۱: ۲۲).

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

داشتند، اما کهنسالان علاقهٔ بیشتری به بستن آن نشان مـی‌دادنـد (ویلـز، ۱۳۶۸: ۳۶۱) و جوانان با میل به کنار گذاشتن آن، به صورت ناخودآگاه، زمینـه‌هـای تحـول در عرصـهٔ پوشاک ایرانی را فراهم می‌آوردند.

صورت شکلی عبا در دورهٔ قاجار، به عباهای ادوار گذشته شباهت داشت. عبـا کـه آخرین جزء تن‌پوش بیرونی بود؛ لباسی گشاد، بلند و جلوباز بود که روی دیگر لباس‌ها بر دوش می‌انداختند (شهری، ۱۳۶۹ :٤٦٧). گشاد بودن عبا به آن علت بود که ایرانی‌هـا به گشاد و راحت بودن لباس اهمیـت مـی‌دادنـد (پـولاک، ۱۳۶۱: ۱۰۹). عبـا در نقـاط مختلف ایران بافته می‌شد. در ساری، عبادوزها عباهای خوبی از نـخ مـی‌بافتنـد (میـرزا ابراهیم، ۱۳۵۵: ۱۰۲). همچنان که در یزد و کرمان نیز عبا بافته می‌شـد (اولیویـه، ۱۳۷۱: ۱۷٤). عبای آهاری کرمان، بسیار اعلا و گران بود (کرمانی، بـی‌تـا: ۳٤). در کاشـان نیـز عبایی از ابریشم می‌بافتند که مثل عباهای خوب نجـف اشـرف و کـربلای معلّـی بـوده است (اعتماد السلطنه، ۱۳٦۷: ۱۷۵۹/۳). همچنین، از پشم شتر سفید و، یا سفید مایل به خاکستری و قهوه‌ای سیر و سیاه، عباهای خوبی تهیـه مـی‌شـد (فلانـدن، ۱۳۵٦: ۲۵٤). چنان که سیاحان از عباهای سیاه‌رنگی یاد کرده‌اند که در آن آب نفوذ نمـی‌کـرده اسـت (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۱۳). عبای نائین یکی از معروف‌ترین عباها بـود (ویلـز، ۱۳۶۸: ۳۶۱). عبای نائین با بافت ضخیم و برشته در زمستان و عبـای (نجفـی) بـا بافـت نـازک در تابستان استفاده می‌شد. عبای اعلای نائین از کرک لطیف، ریزبافت و مانند مخمل بود و عبای نجفی معمولاً از پشم شتر ـ اعلای آن از پشم شتر جوان و متوسـط از پـشم شـتر پیر ـ تهیه می‌شد (شهری، ۱۳۶۹: ٤٦٧). عبـای کربلایـی (پـولاک، ۱۳۶۱: ۱۱۳)، عبـای خرمایی بوشهری (مستوفی، ۱۳۸٤: ٤۲۷/۱) و عبای لرستانی (کمـره‌ای، ۱۳۸٤: ٦۵۷/۱) نیز مورد استفاده بوده است.

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]



تصویر ۱: هزارویک شب صنیع‌الملک، سدهٔ ۱۳ق/ ۱۹م، کاخ موزهٔ گلستان (تهران) (نگارنده)

۲. طلیعهٔ نمادین‌شدن قبا و عبا به مثابه پوشش روحانیت شیعه در ایران

چنان که گفته شد، قبا و عبا به عنوان دو تن‌پوش در دورهٔ قاجار در میان ایرانیـان رواج داشت. اما در گذر تاریخ و در اواخر دورهٔ فتحعلـی‌شـاه، تـأثیر جریـان تجـددطلبی در پوشش مردان ایران نضج گرفت و به‌تدریج رشد کـرد. آمـد و رفـت‌هـای هیئـت‌هـای فرانسوی و انگلیسی به دربار ایران، به منظور عقد قراردادهای سیاسـی ـ نظـامی باعـث شد که دربار ایران به‌تدریج با تحولات اروپا آشنا شود. این امر در ترویج لباس اروپایی در میان درباریان مؤثر بود. تحولات پوشاک عمدتاً از دربـار آغـاز و بـه سـطح جامعـه کشیده می‌شد (فلاح، ۱۳۸٤: ۷۵). حضور خیاطان فرانـسوی در دربـار نیـز زمینـهٔ رواج لباس‌های اروپایی را فراهم می‌کرد (دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۹۱). همچنین، سـفرهای ایرانیـان به ترویج آداب و رسوم و لباس اروپایی در جامعهٔ سنتی ایران کمـک مـی‌کـرد (فـلاح، ۱۳۸٤: ۷۵). چنان که دانشجویانی که به اروپا اعزام می‌شدند، در آنجا لباس اروپایی بـر تن می‌کردند و به فرهنگ آنان درمی‌آمدند (فورویه، ۱۳۸۵: ٦۰).

۱ـ۲. دورهٔ فتحعلی شاه؛ آغاز نخستین دگرگونی‌ها در پوشش مردان

در شرح دگرگونی لباس مردان در عصر قاجار، باید گفت که دگرگونی لبـاس مـردان و

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

رویگردانی آنان از عبا و قبا، یک فرایند زمان‌بر را ـ از اواخر دورهٔ فتحعلی‌شاه تا پایان قاجار ـ از سر گذراند. در این فرایند، نظامیان اولین گروهی بودند که در پی نوسازی ارتش ایران با اصلاحات عباس‌میرزا (د. ۱۲۴۹ق)[1]، لباس خود را مطابقِ شرایط جدید تغییر داده و لباس فرم غربی بر تن کردند (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۵۲/۲ـ۴۵۳ و ذکایی و امن‌پور، ۱۳۹۲: ۲۹۲). با وجود این، تغییری در لباس عموم مردم ایجاد نشد و مانند قبل، مردان قبای بلند بر تن می‌کردند (دروویل، ۱۳۷۰: ۵۰)؛ همان گونه که فتحعلی‌شاه تا پایان عمر از تن‌پوش قبا استفاده می‌کرد (هدایت، ۱۳۷۳: ۴۴۳). بنابراین، در زمان فتحعلی‌شاه تغییری جدی در پوشاک مردم پدید نیامد و قبا و عبا در میان آنان رواج داشت.

۲ـ۲. عصر محمدشاه؛ تغییرات شکلی در لباس مردان

با به سلطنت رسیدن محمدشاه (حک: ۱۲۵۰ـ۱۲۶۴ق/۱۲۱۳ـ۱۲۲۷ش)، فرایند تغییر لباس با تداوم تغییر در لباس نظامیان ادامه یافت. در این دوره، میرزا محمدخان قاجار وزیر جنگ (د. ۱۲۴۶ش)، رسماً جبه و شال و کلاه را کنار گذاشت و به جای آن، لباس کوتاه ملیله‌دوزی و سردوشی‌دار را لباس رسمی خود قرار داد. دیگر نظامیان نیز از او تبعیت کردند و این لباس کوتاه به لباس رسمی نظامیان مبدل شد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۹۹/۱). در این دوره، با افول تدریجی نساجی ایران و واردات پارچه‌های غربی، به تدریج کشور به بازار محصولات غربی تبدیل شد، چنان که برخی از سیاحان گزارش کرده‌اند که گاه پارچه‌ای بی‌کیفیت، صرفاً به علت آنکه بافت انگلستان بود، مورد توجه قرار می‌گرفت (شیل، ۱۳۶۲: ۹۸). یعنی، علاوه بر شکل و طرح لباس‌ها که تحت‌تأثیر مدل‌های غربی به‌ویژه فرانسوی قرار داشت، بیشتر منسوجات نیز ساخت کارخانه‌های اروپایی بود (کرزن، ۱۳۸۰: ۶۶۷/۲ و هدایت، ۱۳۸۵: ۴۸۱). از این رو، پارچه‌های ابریشم، ساتن و ماهوت طبقهٔ مرفه جامعه و پوشاک دیگر طبقات که از نخ و پنبه تهیه می‌شد، جملگی محصول کارخانه‌های غرب بودند (ذکایی و امن‌پور، ۱۳۹۲: ۲۹۳). با نظر به اوضاع نابسامان صنعتی، خاصه در عرصهٔ منسوجات که محمدشاه با آن مواجه

---

۱. فرزند فتحعلی‌شاه و ولیعهد و نایب‌السلطنه وی.

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

بود؛ پادشاه در مقام بالاترین مرتبهٔ سیاسی در جامعه، لباس کوتاه در بر کرد و به درباریان و مردم نیز توصیه کرد که از پوشیدن لباس بلند که علامت تکبر بی‌موضوع است، پرهیز کنند (مستوفی، ۱۳۸٤: ۵۳/۱)، مسئله‌ای که در مقایسهٔ تصاویر فتحعلی‌شاه و محمدشاه قابل ایفاد است (تصاویر ۲ و ۳).



تصویر۲: فتحعلی‌شاه، اثر مهرعلی، سدهٔ ۱۳ق/ ۱۹م، کاخ موزهٔ سعدآباد (تهران) کیکاووسی،۱۳۷۱: ۱۳)



تصویر۳: محمدشاه، اثر میرزا بابا الحسینی، سدهٔ ق۱۳/ ۱۹م، موزهٔ ملی ملک (نگارنده)

به‌هر روی با تأکید پادشاه بر این موضوع، عده‌ای لباس خود را قدری کوتاه‌تر کردند (مستوفی، ۱۳۸٤: ۵۳/۱). با این حال، قبای راستهٔ بلند همچنان در میان مردم عمومیت داشت و به قشر خاصی منحصر نشده بود (مستوفی، ۱۳۸٤: ۹۹/۱).

۳ـ۲. عصر ناصرالدین شاه قاجار؛ آغاز روی‌گردانی عمومی از عبا و قبا

رویگردانی از قبای راستهٔ بلند و عبا که تن‌پوش مردان ایرانی بود، در دورهٔ ناصرالدین‌شاه و از زمان صدارت میرزاحسین‌خان سپهسالار (د. ۱۲٦۰ش) در سال

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

۱۲۸۸ق/۱۲۵۰ش شروع شد و پس از سفر شاه به اروپا در سال ۱۲۹۰ق/۱۲۵۲ش[۱] افزایش یافت (مستوفی، ۱۳۸٤: ٤۹٤/۱). در این دوره، سپهسالار تلاش کرد که لباس سرداری را جایگزین قبا کند (مستوفی، ۱۳۸٤: ۱۲٤/۱). سرداری چیزی بین فراک و لباس راحتی اروپاییان بود که البته به تناسب هر فرد دوخته می‌شد (مک گرگور، ۱۳٦٦: ۱٦۲/۱). همچنین مقامات رسمی از پوشیدن عبا منع شدند (عین‌السلطنه، ۱۳۷٤: ۸۰۲۹/۱۰). البته با برکناری میرزا حسین‌خان از صدارت و جایگزینی مستوفی‌الممالک (د. ۱۲٦۵ش) به جای او در سال ۱۲۹۰ق/۱۲۵۲ش، روند این تغییر کند شد و به جز نظامی‌ها و جوانان که لباس کوتاهِ هشت نه ماهه اخیر را حفظ کردند، مجدداً لباس‌های بلند جای دیگر لباس‌ها را گرفت (مستوفی، ۱۳۸٤: ۱۳۱/۱). با روی کار آمدن امین‌السلطان (د. ۱۲۸٦ش) در ۱۳۰۳ق/۱۲٦۵ش، تغییر لباس مردان شتاب بیشتری گرفت. وی پس از بازگشت از فرنگ به ترویج فرهنگ اروپا پرداخت (مستوفی، ۱۳۸٤: ٤۹۵/۱). چنان که به شهادت تاریخ، سرداری و جلیقه و شلوار لباس عمومی شد. البته روحانیون و تجار و بعضی از پیرمردهای قدیمی که تغییر لباس را با حیثیت خود مغایر می‌دانستند، لباس راسته و بلند می‌پوشیدند. چه اینکه بالاپوش برای روحانیون به عبا محدود شد، در حالی‌که دیگران به نوبت از عبا و لباده استفاده می‌کردند (مستوفی، ۱۳۸٤: ۵۱۰/۱ و ویلز، ۱۳٦۸: ۳٦۰). برخی نیز عبا را همراه سرداری به بر می‌کردند (امین‌لشکر، ۱۳۷۸: ۱۸۲).

٤ـ۲. عصر مشروطه؛ نمادین شدن عبا و قبا به مثابه پوشش علمای شیعه در ایران

در دورهٔ مظفرالدین‌شاه (حک: ۱۳۱۳ق‌ـ۱۳۲٤ق/۱۲۷۵ــ۱۲۸۵ش) تغییرات لباس ادامه پیدا کرد. مظفرالدین شاه بر خلاف سنت پیشینیان خود که در هنگام بر تخت نشستن قبای پادشاهی بر تن می‌کردند (نائینی، ۱۳۵۳: ۷۲/۱)، قبای مروارید دوز بر تن نکرد (افضل‌الملک، ۱۳٦۱: ۲۱). این امر از رویگردانی وی از سنت‌های پیشین در عرصهٔ پوشاک حکایت می‌کرد. مظفرالدین‌شاه لباس اروپایی بر تن می‌کرد (آنه، ۱۳۷۰: ۱۳٦) و

۱. اولین سفر شاه در ۲۱ صفر۱۲۹۰ق/ ۳۱ فروردین ۱۲۵۲ش آغاز شد و پنج ماه به طول انجامید (مستوفی، ۱۳۸٤: ۱۲٦/۱–۱۲۷).

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

به جای عبا و قبا، سرداری و پالتو می‌پوشید و اغلب پیراهن آهاردار فرنگی به تن می‌کرد (سپهر، ۱۳۸۶: ۵۹۳/۱). با صدور فرمان مشروطیت در ۱۳۲۴ق/۱۲۸۵ش و تحولات اجتماعی پس از آن، تجددگرایی در تن‌پوش‌های ایرانیان، به‌ویژه پوشاک شهرنشینان رقم خورد. بدین‌ترتیب تفنن در البسه به همهٔ گروه‌های اجتماعی شهری راه یافت و الگوی پوشش قدیمی مردم را بیش از پیش دگرگون کرد. به تدریج لباس فرنگی متداول شد و به دلیل اعتراض نکردن مردم به آن، کم‌کم مورد قبول واقع شد (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۹۳). سربازان پیاده‌نظام نیز در تقلیدی ناشیانه از مدل اروپایی به کت کوتاهی ملبس شدند که تأسف برخی از سیاحان را برانگیخت، به آن دلیل که کت معمولی ایرانی علاوه بر اینکه برای خدمت مناسب‌تر به نظر می‌رسید، زیباتر نیز بود (مک‌گرگور، ۱۳۶۸: ۱۰/۱).

تغییر پوشش در دورهٔ محمدعلی‌شاه قاجار (حک: ۱۳۲۴ـ۱۳۲۷ق/۱۲۸۵ـ۱۲۸۸ش) نیز تداوم پیدا کرد (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱۹۳۱/۳). تداوم تغییرات به‌گونه‌ای بود که در دورهٔ احمدشاه (حک: ۱۲۸۸ـ۱۳۰۴ش) دیگر عبا و قبا از رسمیت و رواج افتاد و سرداری، ردنکت[1] فاستونی، کت و جلیقه و شلوار به عنوان لباس رسمی رواج پیدا کرد. البته برخی عبا نیز بر دوش می‌انداختند که این امر به جهت شرم از حضور در جمع با لباس‌های کوتاه بود (مستوفی، ۱۳۸۴: ۴۲۶/۲ و عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۴۷۹۶/۶)، امری که عمومیت نداشت و صرفاً برای افراد مسن اهمیت داشت.

با وجود این، علما و روحانیون شیعه در ایران، پوشش سنتی خود را حفظ کردند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۱۳). به گونه‌ای که از محدود شدن عبا (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۶۰ـ۳۶۱) و قبا به روحانیت شیعه یاد شده است (آنه، ۱۳۷۰: ۱۵۸). در دورهٔ قاجار، علما با پوشیدن قبا، عبا و عمامه از دیگر هموطنانشان متمایز می‌شدند (بروگش، ۱۳۷۴: ۷۸). این پوشش در میان دراویش نیز رواج داشت، با این تفاوت که عبای دراویش، در قالب عبای هزار بخیه و، یا عبای قهوه‌ای سیر و پوستینی از گوسفند بر روی آن، قابل شناسایی بود (همان) و از این حیث، از تأثیر بر وجه نمادین پوشش روحانیت شیعه بی‌بهره ماند

۱. ردنکت یا ردنگت قسمی جامهٔ مردانه مانند پالتو، اما طویل‌تر و عریض‌تر از بالاپوش معمولی (دهخدا، ۱۳۷۷: واژهٔ «ردنگت»).

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

(تصاویر ٤ و ٥).




تصویر٤: روحانیون قاجاری (دیولافوا، ۱۳۳۲: ۵۸) تصویر۵: روحانی قاجاری (بنجامین، ۱۳٦۳: ۳۱٤)

به این ترتیب، قبا و عبا کم‌کم به عنوان کسوت روحانیت شیعه تعریف شد و صورت سمبلیک و استعاری پیدا کرد. این جنبهٔ سمبلیک در جامعه معنی و مفهوم پیدا کرد به گونه‌ای که وقتی نوز[1] بلژیکی در مراسم سال نو مسیحی، عبا و قبا و دیگر اجزای لباس روحانیت را به تن کرد، اهانت به روحانیت شیعه تلقی شد و اعتراض علما و مردم را برانگیخت (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ٤/۲). برخی از نویسندگان از یادکرد این جریان از تعبیر «آخوند نوز» بهره گرفتند (مستوفی، ۱۳۸٤: ۲/ ٦۳) که این امر بیان‌کنندهٔ نمادین شدن تن‌پوش عبا و قبا برای روحانیت شیعه است.

با توجه به آنچه که گفته شد، تغییر در پوشاک مردان، به‌خصوص رویگردانی از قبا و عبا در دورهٔ قاجار، در طی یک فرایند زمانی و به دلیل علل و عوامل «اقتصادی و تجاری»، «فرهنگی و اجتماعی»، «سیاسی، حکومتی و نظامی» پدید آمد. انقلاب صنعتی، فقر مردم، تجارت نامناسب داخلی و خارجی، استفاده نکردن از کالاهای ملی، تعرفه‌های گمرکی و نظام نامناسب صادرات و واردات کالا، بروز تغییرات اقتصادی را

1. Joseph Naus (1849- 1920)

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

سبب شد. عواملی همچون ضعف ارتش، بی‌کفایتی سیاستمداران داخلی و شکست در جنگ‌ها، تحولات سیاسی را به وجود آورد. همچنین عواملی مانند آموزش، رسانه، ترجمهٔ متون، سفر بزرگان دولتی و فرستادن دانشجو به دیگر کشورها در این دگرگونی‌ها مؤثر بود. هریک از این عوامل به گونه‌ای تطور در تفکر مردم را سبب شد و به تغییر در سبک پوششی ایشان انجامید (مونسی، ۱۳۹۶: ۱۳۹).

نتیجه‌گیری

در بازه طولانی حکومت قاجاریان، تغییراتی در عرصهٔ پوشاک به وقوع پیوست که پوشش مردانه نیز از آن به دور نماند. با وقوع این دگرگونی، مردان قبا و عبا را به کنار گذاشتند و دیگر انواع تن‌پوش‌ها همچون کلیجه، سرداری و در نهایت، کت و شلوار را به عوض آن برگزیدند. با مطالعهٔ منابع تاریخی آن عهد و به‌ویژه سفرنامه‌ها، متوجه می‌شویم که این استحاله در بازه زمانی اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه تا دورهٔ احمدشاه رقم خورده است و البته مقارن با برخی دوره‌های پادشاهی همچون محمدشاه و ناصرالدین‌شاه این روند، با سرعت بیشتری دنبال شد که کاستی‌های اقتصادی و تأثیرات فرهنگی غرب، از جمله مهم‌ترین عوامل تسریع آن به شمار می‌رود. با پیدایی این تغییرات، علمای شیعه در ایران، با ثبات فرهنگی و حفظ پوشش پیشینیان که سابقهٔ آن تا عهد پیامبر اکرم (ص) و پیش از آن قابل پی‌جویی است، قبا و عبا را رنگی دیگر بخشیدند. بدین قرار، هرچند سردمداران حکومتی در رأس و مردم جامعه به تبعیت از ایشان، به تغییر پوشاک سنتی اهتمام ورزیدند، اما علمای دین با پایداری بر پوشش سنتی خود از دیگر اصناف متمایز شدند. پس وجه نمادین و سمبلیک این پوشش تقویت و در صورتی مجزا با دیگران تعریف شد. این گونه بود که قبا و عبا به ترتیب به عنوان اولین و دومین جزء پوشش بیرونی روحانیون شیعه در ایران، به صورت فراخ و بلند و در جنسیت و رنگ‌بندی خاص تعریف ویژه پیدا کرد و تا به امروز ماندگار شد. به‌واقع شاید آن پایداری در بزنگاه تاریخی تحولات فرهنگی و اجتماعی، سبب شد که این کسوت در اعصار بعد از جمله دورهٔ پهلوی در مقابل تمام محدودیت‌ها و دشواری‌ها تاب بیاورد و در تاریخ معاصر مانا شود. دوامی که مترادف ارزش‌های

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

نمادین و کارکردهای ویژهٔ این پوشش در عرصهٔ سیاسی و اجتماعی قابل تعریف خواهد بود و امید می‌رود که در مطالعات دیگر پژوهندگان مطمح نظر قرار گیرد.

در جدول ذیل، نمایی کلی از جنس، شکل و رنگ قبا و عبا و نیز تغییراتی که در کاربرد این دو تن پوش پدید آمده، ارائه شده است.

نوع پوشش	خصایص صوری	در صورت کلی	پس از تحدید به لباس روحانیت
قبا	جنسیت	قلمکار/ابریشمین/ ماهوت/ مطرز به طلا و نقره/ کمخا/ ساتن/ نخ و پنبه/ صوف و استفا	به تبعیت از قبل، اما در صور ساده‌تر و بدون نقش
	شکل	با آستین‌های بلند/ و سپس تغییر آن به پوشش نیم‌تنه تا زانو در دورهٔ محمدشاه و جایگزینی با قبای کوتاه دردوره‌های بعدی	با آستین‌های بلند/ پوشش سراسری از گردن تا پاشنهٔ پا با یقهٔ باز و هلالی
	رنگ	متنوع برحسب تمایل اشخاص، قرمز، زرد، سبز	محدود همچون سفید، قهوه‌ای و آبی
عبا	جنسیت	پشم/ نخ پنبه/ برک و قدک /چیت فرنگی/ کرک/ کشمیرشکن	پشم و پنبه/ برک و کرک
	شکل	در ابتدا گشاد و بلند و جایگزینی با سرداری، کلیجه و کت در دوره‌های بعدی	گشاد، گرم و راحت، ضدآب و در عین حال کاملاً سبک
	رنگ	سفید/ سفید مایل به خاکستری/قهوه‌ای روشن و سیر/ سیاه/ آبی/ بیدگلی	به تبعیت از قبل با رنگ‌های محدودتر

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

منابع

آنه، کلود (۱۳۷۰)، *گل‌های سرخ اصفهان (ایران با اتومبیل)*، ترجمهٔ فضل‌الله جلوه، تهران: روایت.

ابن‌حوقل، محمد (۱۹۳۸م)، *صورة الأرض*، بیروت: دار صادر.

اسلامی‌تنها، اصغر (زمستان ۱۳۹۱)، «لباس روحانیت به مثابه دال سیاسی در ایران معاصر»، *علوم سیاسی*، شمارهٔ ٦٠، صص ۱۰۹ـ۱۳۳.

اشپولر، برتولد (۱۳۷۳)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمهٔ جواد فلاطوری و مریم میراحمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

اصطخری، ابراهیم‌بن‌محمد (۱۹۲۷م)، *مسالک‌الممالک (لیدن)*، بیروت: دار صادر.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳٦۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

اولیویه، آنتوان (۱۳۷۱)، *سفرنامه اولیویه*، ترجمهٔ محمدطاهر میرزا، تهران: اطلاعات.

باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران.

باصری، سمیه و مریم کریمی (۱۳۹۸)، «پوشاک سنتی به نام قبا در جامعه ایران»، *فصلنامهٔ انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، شمارهٔ ٥٤، صص۲٥۷ـ۲۹۰.

بروگش، هینریش (۱۳۷٤)، *در سرزمین آفتاب*، ترجمهٔ مجید جلیلوند، تهران: مرکز.

بیشوپ، ایزابلا (۱۳۷٥)، *از بیستون تا زردکوه بختیاری*، ترجمهٔ مهراب امیری، تهران: مهنا.

بیهقی، ابوالفضل محمدبن‌حسین (۱۳۷٤)، *تاریخ بیهقی*، تهران: مهتاب.

پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳٦۱)، *ایران و ایرانیان*، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.

پیرنیا، حسن (۱۳۷٥)، *تاریخ ایران باستان*، تهران: دنیای کتاب.

تاورنیه، ژان باپتیست (۱۳۳٦)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمهٔ ابوتراب نوری، اصفهان: کتابخانهٔ سنایی.

ترکمان، اسکندربیگ (۱۳۸۲)، *عالم آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

حسینی‌فسایی، حاج میرزاحسن (۱۳۸۲)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.

حمیری، محمدبن‌عبدالمنعم (۱۹۸٤م)، *الروض المعطار فی خبر الأقطار*، بیروت: مکتبهٔ لبنان ناشرون.

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

دالمانی، هانری رنه (۱۳۳۵)، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ترجمهٔ همایون فره‌وشی، تهران: چاپ گیلان.

دروویل، گاسپار (۱۳٦۷)، *سفر در ایران*، تهران: شباویز.

دزی، راینهارت پیتر (۱۳۹٦)، *فرهنگ البسه مسلمانان*، ترجمهٔ حسینعلی هروی، تهران: دانشگاه تهران.

دوکوتزبوئه، موریس (۱۳٤۸)، *مسافرت به ایران به معیت سفیر کبیر روسیه*، ترجمهٔ محمود هدایت، تهران: امیرکبیر.

دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، تهران: عطار.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.

دیولافوا، ژان (۱۳۳۲)، *سفرنامه مادام دیولافوا*، ترجمهٔ همایون فره‌وشی، تهران: خیام.

ذکایی، محمدسعید و مریم امن‌پور (۱۳۹۲)، *درآمدی بر تاریخ فرهنگی بدن در ایران*، تهران: تیسا.

راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: نگاه.

رایس، کلارا (۱۳۸۳)، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمهٔ اسدالله آزاد، تهران: کتابدار.

رحیم‌زاده‌صفوی، علی‌اصغر (۱۳٦۸)، *اسرار سقوط احمدشاه*، به کوشش بهمن دهگان، تهران: فردوسی.

سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران*، ترجمهٔ سید محمدتقی فخر داعی‌گیلانی، تهران: افسون.

سپهر، عبدالحسین‌خان (۱۳۸٦)، *مرآت الوقایع مظفری*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب.

شاردن، ژان (۱۳۷۲)، *سفرنامه شاردن*، ترجمهٔ: اقبال یغمایی، تهران: توس.

شقاقی، حسین‌قلی‌خان (۱۳۵۳)، *خاطرات ممتحن الدوله*، تصحیح حسین‌قلی خانشقاقی، تهران: ۱۳۵۳.

شمیم، علی‌اصغر (۱۳۸۷)، *ایران در دورهٔ سلطنت قاجار*، تهران: بهزاد.

شهری، جعفر (۱۳٦۹)، *تاریخ اجتماعی طهران در قرن سیزدهم*، تهران: رسا.

شهشهانی، سهیلا (۱۳۹٦)، *پوشاک دوره قاجار*، تهران: میردشتی.

شیل، مری (۱۳٦۲)، *خاطرات لیدی شیل*، ترجمهٔ حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.

شیمل، آنه ماری (۱۳۸٦)، *در قلمروی خانان مغول*، ترجمهٔ فرامرز نجد سمیعی، تهران: امیرکبیر

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

ضرابی، عبدالرحیم کلانتر (۱۳٤۱)، *تاریخ کاشان*، به کوشش ایرج افشار، تهران: ابن‌سینا.
عظیم‌زاده طهرانی، طاهره و فرزانه سعادتی‌فر (۱۳۹۵)، *دگرگونی رنگ طرح و تزیین در پوشاک ایرانیان، (از ابتدا تا پایان روزگار قاجار)*، مشهد: نگاران سبز.
عین‌السلطنه، قهرمان میرزاسالور (۱۳۷٤)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنهٔ*، تهران: اساطیر.
فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد (۱٤۰۹ق)، *العین*، قم: هجرت.
فریزر، جیمز بیلی (۱۳٦٤)، *سفرنامه فریزر: سفر زمستانی*، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: توس.
فلاح، مهدی (۱۳۸٤)، *کشف حجاب: زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
فلاندن، اوژن (۱۳۵٦)، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمهٔ حسین نور صادقی، تهران: اشراقی.
فوروکاوا، نوبویوشی (۱۳۸٤)، *سفرنامهٔ فوروکاوا*، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده و کینیجی‌ئه اورا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
فووریه، ژوانس (۱۳۸۵)، *سه سال در دربار ایران*، ترجمهٔ عباس اقبال، تهران: نشر علم.
فیدالگو، گرگوریو پریرا (۱۳۵۷)، *گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار سلطان حسین صفوی*، ترجمهٔ پروین حکمت، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
قهرمان، امین لشکر (۱۳۷۸)، *روزنامه خاطرات امین لشکر*، تهران: اساطیر.
کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
کریسیتن‌سن، آرتور (۱۳٦۸)، *ایرانیان در زمان ساسانیان*، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
کمره‌ای، سید محمد (۱۳۸٤)، *روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای*، تصحیح محمد جواد مرادی نیا، تهران: اساطیر.
مستوفی، عبدالله (۱۳۸٤)، *شرح زندگانی من*، تهران: زوار.
مک گرگور، کلنل س. ام. (۱۳٦٦)، *شرح سفری به ایالت خراسان*، ترجمهٔ مجید مهدی‌زاده، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
ملکم، جان (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران*، ترجمهٔ اسماعیل حیرت، تهران: افسون.
موریه، جیمز (۱۳۸٦)، *سفرنامه جیمز موریه*، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران: توس.
موسوی فندرسکی، سیدابوطالب (۱۳۸۸)، *تحفه‌العالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان‌حسین*،

تحقیق: رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
میرزا ابراهیم (۱۳۵۵)، *سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان*، تحقیق: مسعود گلزاری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۸۷)، *ایران در زمان نادرشاه*، ترجمهٔ رشیدیاسمی، گردآوری و تصحیح: علی‌اصغر عبداللهی، تهران: دنیای کتاب.
نیبور، کارستن (۱۳٥٤)، سفرنامه کارستن نیبور، ترجمهٔ پرویز رجبی، تهران: توکا.
والیزاده معجزی، محمدرضا (۱۳۸۰)، *تاریخ لرستان روزگار قاجار*، تهران: انتشارات حروفیه.
ویلز، چارلز جیمز (۱۳٦۸)، *ایران در یک قرن پیش (سفرنامه دکتر ویلز)*، ترجمهٔ غلامحسین قراگوزلو، تهران: اقبال.
هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۷۳)، *فهرس التواریخ*، تصحیح: عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی.
هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۵)، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.
هردوت (۱۳۸۲)، *تاریخ هردوت*، ترجمهٔ هادی هدایتی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

List of sources with English hand writing

Allemagne ،Henry Rene'd (1335), Travelogue from Khorasan to Bakhtiyari, translated by Homāyoūn Farhvašī, Tehran: Čāp Gīlān.

Anet, Claude (1991), The Red Flowers of Isfahan, translated by Fażlollāh ǰelveh, Tehran: Revāyat.

Archeology of Islam and Iran.

ʻAẓīmzādeh Tehranī, Ṭāhereh and Farzāneh Saʻādatīfar (2016), Changing the color of design and decoration in Iranian clothing, (from the beginning to the end of the Qajar era), Mashhad: Negārān-e Sabz.

Bāṣerī, Somayeh and Maryam Karīmī (1398), "A Study on the Traditional Clothing Called Gaba in the Iranian Cultural Society", Quarterly Journal of the cultural studies & communication, No. 54, pp. 257-290.

Bayhaqī, Abolfażl Moḥammad b. Ḥosseīn (1374), Tārīḵ-e Bayhaqī, Tehran: Mahtāb Publications.

Bishop, Isabella Lucy Bird (1375), Jurneys in persia and Kurdistan, translated by Meḥrāb Amīrī, Tehran: Mahnā.

Bosworth, Clifford Edmund (2002), The new islamic dynasties: a chronological and genealogical manual, translated by Fereydoūn Badreh’ī, Tehran: Center

Brugsch, Heinrich Karl (1374), Im lande der Sonne, translated by Maǰīd ǰalīlvand, Tehran: Center.

Chardin, Jean (1372), Journal du voyage du Chevalier Chardin en persea aux Indes Orientals, translated by Iqbāl Yaḡmā’ī, Tehran: Toos.

Christensen, Arthur (1989), L'Iran sous les Sassanides, translated by Rašīd Yāsemī, Tehran: Doyāy-e Ketāb.

Curzon, George Nathaniel Curzon (2001), Persia and the Persian question, translated by Ḡolām ʻAlī Vaḥīd Māzandarānī, Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Dehḵodā, ʻAlī Akbar (1998), Loḡat-nāme Dehḵodā, Tehran: University of Tehran.

Dieulafoy, Jane (1332), Madame Dieulafoy's travelogue, translated by Homāyoūn Farhvašī, Tehran: ḵayyām.

Dokotsboe, Morris (1348), Travel to Iran accompanied by the Ambassador of Russia, translated by Maḥmoūd Hedāyat, Tehran: Amīrkabīr.

Dolatābādī, Yaḥyā (1371), Ḥayāt-e Yaḥyā, Tehran: ʻAṭṭār.

Dozy, Reinhart Pieter Anne (1396), Dictionnaire detaille des noms des vetements chez les Arabes, translated by Ḥosseīn ʻAlī Heravī, Tehran: University of Tehran.

Drouville, Gaspard (1988), Voyage en Perse en 1812 et 1813, Paris 1828 - Masson et Yonet, Tehran: Šabāvīz.

ʻEīn al-Salṭaneh, Qahramān Mīrzāsālvar (1374), Rūz-nām-e ḵāṭerāt-r ʻEīn al-Salṭaneh, Tehran:Asāṭīr.

Esṭaḵrī, Ibrāhīm b. Moḥammad (1927), Masālīk al-Mamālīk (Leiden), Beirut: Dār Ṣāder.

Eʻtemād-ol-Salṭaneh, Moḥammad Ḥassan ḵān (1367), Tārīḵ-e Monṭaẓem Nāṣerī, edited by Moḥammad Ismāʻīl Režvānī, Tehran: Donyāy-e Ketāb.

Fallāḥ, Mehdī (2005), Heǰāb Discovery: Backgrounds, Consequences and Reactions, Tehran: Institute of Studies and Political research.

Farāhīdī, ḵalīl b. Aḥmad (1409 AH), Al-ʻAīn, Qom: Heǰrat.

February, June (2006), Three years in the court of Iran, translated by ʻAbbās Iqbāl, Tehran:ʻElm.

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]

Fidalgo, Gregorio Pereira (1978), Correspondence of the Ambassador of Portugal in the Court of Sultan Hossein Safavid, translated by Parvīn Ḥekmat, Tehran: University of Tehran.
Flandin, Eugene (1977), Voyage en Perse, translated by Ḥosseīn Noor Ṣādeqī, Tehran: Ešrāqī.
Freezer, James billy (1364), Freezer Travelogue: Winter Travel, translated by Manoūčehr Amīrī, Tehran: Toos.
Furukawa, Nobuyoshi (2005), Travels of Nobuyoshi Furukawa member of the general staff the deputy of and first embassy of Japan to Persian, translated by Hāšem Raǰabzādeh, Tehran: Anjoman Asar va mafakher Farhangi.
Hedayat, Mahdīqolī (2006), ḵāṭerāt va al-ḵaṭarāt, Tehran: Zavvār.
Hedāyat, Reżāqolī ḵān (1373), Fehres al-Tawārīḵ, Edited by: ‘Abdolḥosseīn Navā’ī and Mīr Hāšem Moḥaddeṯ, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
Herodotus (2003), History of Herodotus, translated by Hadī Hedāyatī, Tehran: Tehran University.
Hīmyarī, Moḥammad b. ‘Abdol Mon‘īm (1984), Al-Rawḍ Al-Ma‘ṭār Fī ḵabar Al-Aqṭār, Beirut: Maktabata Lebanon Našrūn.
Hosseīnī Fasā’ī, Hāǰ Mīrzā Ḥassan (2003), Fārsnām-e Nāṣerī, edited by Mansoūr Rastegār Fasā’ī, Tehran: Amīr Kabīr.
Ibn Hawqal, Moḥammad (1938), Ṣorat al-Arḍ, Beirut: Dār Ṣāder.
Islamī Tanaha, Aṣḡar (2012), "The Outfit Of Shiite Clergy As A Political Significant In The Contemporary Iran", Political Science, No. 60, pp. 109-133.
Kamareh’ī, Seyed Moḥammad (2005), Rūz-nāme ḵāṭerāt-e Seyed Moḥammad Kamareh’ī, edited by Moḥammad Javad Moradīnīyā, Tehran: Asāṭīr.
MacGregor Sir Charles Metcalfe (1987), Narrative of a Journey through the province of Khorasan on the N.W. Frontier of Afghanistan in 1875, Mashhad: Astān-e Quds Rażavī.
Malcolm, Sir John (2001), History of Iran, translated by Esma‘īl Heīrat, Tehran: Afsoon.
Minorskii, Vladimir Fedorovich (2008), Iran in the time of Nader Shah, translated by Rašīd Yāsem, compiled and edited by ‘Alī Asḡar ‘Abdollāhī, Tehran: Donyā-ye Ketāb.
Mīrzā Ebrāhīm (1355), Safar-nām-e Astarābād, Māzandarān and Gīlān, Research: Mass‘ūd Golzārī, Tehran: Bonīyād Farhang Iran.
Morier, James Justinian (2007), A Jourmey throngh Persia, Armenia, and Afghanistan, translated by Abūlqāsem Sārī, Tehran: Toos.
Mostofī, Abdollāh (2005), Šarḥ-e Zendegī-ye Man, Tehran: Zavvār.
Moūsavī Fendereskī, Seyyed Abūṭāleb (2009), The Gift of the World in the Attributes and News of Shah Sultan Hussein, Research by Rasūl Ja‘farīyān, Tehran: Library, Museum and Documentation Center of the Islamic īConsultative Assembly.
Niebuhr, Carsten (1354), Carsten Niebuhr's travelogue, translated by Parvīz Raǰabī, Tehran: Toūkā.
Olivier, Antoine (1371), Olivier's travelogue, translated by Moḥammad Ṭāher Mīrzā, Tehran: Eṭelā‘āt.
Pīrnīyā, Ḥassan (1375), History of Ancient Iran, Tehran: Doyā-ye Ketāb.
Polak, Jakob Edward (1982), Persien das land und seine bewohner, translated by Keīkāvoūs ǰahāndārī, Tehran: ḵārazmī.
Qahramān, Amīn Laškar (1999), Rūz-nāme ḵāṭerāt-e Amīn Laškar, Tehran: Asāṭīr.

Rahīmzādeh Ṣafavī, ‘Ali Aṣḡar (1368), Secrets of the fall of Ahmad Shah, by Bahman Dehgān, Tehran: Ferdowsī.
Ravandī, Morteżā (2003), Social History of Iran, Tehran: Negāh Publications.
Rice, Clara colliver (2004), Persian women, translated by Assadollāh Āzād, Tehran: Ketābdār.
Šahrī, Ja‘far (1990), The Social History of Tehran in the Thirteenth Century, Tehran: Rasā.
Šahšahānī, Soheīlā (1396), Pošāk-e Doūre Qāǰār, Tehran: Mīrdaštī.
Šamīm, ‘Alī Aṣḡar (2008), Iran during the Qajar dynasty, Tehran: Behzād.
Šaqāqī, Ḥosseīn Qolī ḵān (1353), ḵāṭerāt-e Momtaḥen al-Dawlah, edited by Ḥosseīn Qolī ḵān Šaqāqī, Tehran: 1353.
Schimmel, Annemarie (2007), In the Realm of the Mongol Khans, translated by Faramarz Najd Samiei, Tehran: Amir Kabir
Sepehr, Abdolḥosseīn ḵān (2007), MerĀt al-Vaqāye‘-e Moẓafarī, edited by Abdolḥosseīn Navā’ī, Tehran: Mīrāṯ-e Maktūb.
Sheit, Mary Leonora (1362), Climpses of life and manners in Persia, translated by Ḥosseīn Abū-Torābīyān, Tehran: Našr-e Nū
Spuler, Bertold (1373), Iran in fruh - islamischer zeit, translated by ǰavād Falāṭūrī and Maryam Mīr Aḥmadī, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
Sykes, Percy Molesworth (2001), History of Iran, translated by Seyyed Moḥammad Taqī Faḵr Dā’ī Gīlanī, Tehran: Afsoon.
Taverine, Jean Baptiste (1336), Tavernier travelogue, translated by Abū Torāb Noūrī, Esfahan: Ketābḵān-e Sanā’ī.
Turkmān, Eskandarbeīg (2003 ‘Ālam Ārāye ‘Abbāsī, edited by Iraǰ Afšār, Tehran: Amīr Kabīr.
Valīzādeh Mo‘ǰezī, Moḥammad Reżā (2001), History of Lorestan during the Qajar period, Tehran: Ḥorofīyeh Publications.
Wills, Charles James (1368), The Land of the lion and the sun, or, modern Persia, translated by Ḡolāmḥosseīn Qarāgūzlū, Tehran: Iqbāl.
Ẕakā’ī, Moḥammad Sa‘eed and Maryam Amānpoūr (2013), An Introduction to the Cultural History of the Body in Iran, Tehran: Tīsā.
żarābī, ‘Abdolraḥīm Kalāntar (1341), Tārīḵ-e Kāšān, by Iraǰ Afšār, Tehran: Ebn Sīnā

[DOI: 10.29252/chs.13.50.5]